

بررسی تأثیر هژمونی بر بیگانگی و انزوای انسان در «همه پسران من»
براساس نظریه لویی آلتوسر

رجبعلی عسکرزاده طرهبه (استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه فردوسی مشهد، نویسنده مسؤل)

asgar@um.ac.ir

سمیه شبانی (کارشناس ارشد ادبیات انگلیسی)

Respina_sh@ymail.com

چکیده

در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، آرتور میلر در زمره نمایشنامه‌نویسانی بود که کنترل تئاتر آمریکا را در اختیار خود داشتند. در این دوره، میلر نمودهایی کنایی از ایده‌های متناقض و نظام‌هایی ارزشی را به تصویر کشید که در قلب فرهنگ تجارت آمریکا قرار داشت. او در نمایشنامه «همه پسران من» بیگانگی و انزوای انسان را در جامعه آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به‌نمایش می‌گذارد. همچنین، این اثر به بیان مشکلات اخلاقی و اجتماعی مردم در جامعه‌ای می‌پردازد که فقط به مادیات توجه دارد و مباحث اخلاقی در آن از بین رفته است. لویی آلتوسر معتقد است انسان‌ها تحت سلطه ایدئولوژی طبقه حاکم زندگی می‌کنند. براساس نظر او، در یک جامعه، مردم برای تضمین سود دولت و طبقه حاکم (هژمونی) زندگی و کار می‌کنند. او خاطر نشان می‌کند که مردم توسط دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت (ISA) مورد خطاب قرار می‌گیرند و به سوژه تبدیل می‌شوند. در این مقاله، با در نظر گرفتن این دیدگاه و بررسی دقیق نمایشنامه «همه پسران من» نشان می‌دهیم که چگونه نظام سرمایه‌داری آمریکا، پس از جنگ موجب بیگانگی انسان‌ها از یکدیگر می‌شود. همچنین نشان داده‌ایم که چگونه یکی از بزرگ‌ترین نمایشنامه‌نویسان معاصر، مفهوم بیگانگی را با آثارش درهم می‌آمیزد و اینکه این برداشت از نمایشنامه میلر می‌تواند دید خوانندگان را در مورد مفهوم یادشده گسترش دهد. در همین راستا، این بررسی نشان می‌دهد چگونه در جامعه سرمایه‌داری آمریکا، هژمونی، درک هر شخص را از طبقه اجتماعی‌اش مشخص می‌کند و چگونه ایدئولوژی سرمایه‌داری منجر به بیگانگی و انزوای انسان‌ها از یکدیگر می‌شود.

کلیدواژه‌ها: همه پسران من، آلتوسر، هژمونی، سرمایه‌داری، بیگانگی، خطاب.

۱. مقدمه

میلر نمایشنامه‌نویسی اخلاقی - اجتماعی است که به نمایشنامه‌نویس ایده‌ها مشهور است. وی عقیده دارد که «جامعه، درون انسان و انسان درون جامعه است و کسی نمی‌تواند یک فرد کامل را از لحاظ روان‌شناسی بر روی صحنه بیافریند؛ مگر اینکه روابط اجتماعی‌اش را درک کرده باشد ...» (میلر، ۱۹۶۷، به نقل از مارتین، ۱۹۹۶: IX). بررسی نمایشنامه‌های میلر و به‌ویژه نمایشنامه «همه پسران من» نشان می‌دهد که میلر موضوع بیگانگی را در این آثار، مستقیم و غیرمستقیم بررسی می‌کند.

مفهوم انزوا^۱ و بیگانگی در آثار میلر نشان می‌دهد که شخصیت‌های نمایشنامه‌های او توسط نظام سیاسی و ایدئولوژی^۲ سرمایه‌داری^۳ حاکم که تحت سلطه آن زندگی می‌کنند، غیر اجتماعی می‌شوند و از اجتماع طرد می‌گردند یا به‌نظر نمی‌آیند. آرتور میلر را می‌توان نمایشنامه‌نویسی دانست که به بررسی مسائل اجتماعی علاقه‌مند است و بیشتر به بیان ارزش‌های انسانی در جامعه سرمایه‌داری صنعتی پس از جنگ می‌پردازد. همچنین، او در آثارش به بیان طبیعت متناقض رؤیای آمریکایی^۴ می‌پردازد. میلر به‌عنوان یک نمایشنامه‌نویس اجتماعی و انسان‌گرا، با نگاه ژرف به ضعف‌های فردی شخصیت‌ها، در واقع، هشجاری اجتماعی را در آثارش بیان می‌کند. می‌توان گفت نمایشنامه‌های وی بیانگر مشکلات اجتماعی و اخلاقی انسان‌های جامعه او هستند.

در واقع، میلر با پرداختن به موضوعاتی چون موفقیت و شکست، گناه و خیانت، عشق و مسؤولیت، نگاه آگاهانه‌ای به جامعه روز خود دارد. تداوم موضوع بیگانگی در آثار گوناگون میلر نشانگر این نکته است که او توجه خاصی به دنیای کارگران دارد و مکرر، درصدد بیان انزوا، تنهایی و بیگانگی این طبقه در جامعه مدرن است. نگاهی اجمالی به آثار میلر این حقیقت را آشکار می‌سازد که شخصیت‌های او، به‌طور غیرعادی و پیوسته در حال کار هستند یا

-
1. Alienation
 2. Ideology
 3. Capitalism
 4. American Dream

مشغول صحبت درمورد کار می‌باشند یا درطول داستان، به فعالیت‌هایی وابسته به حرفه و کارشان مشغول هستند. گاه این اشتغال شخصیت‌ها در داستان‌های میلر نشان‌دهنده نگاه منفی آن‌ها نسبت به کار و نتیجه تلاششان است.

در آثار میلر، پرداختن به مفهوم بیگانگی به کارگیری شکل نوین نظریه بیگانگی مارکس^۱ است. براساس نظر مارکس، در جامعه سرمایه‌دار، همه افراد ثروتمند و فقیر خود را گم می‌کنند و اسیر قدرتی اقتصادی می‌شوند که زمانی توسط خودشان پدید آمده است؛ ولی اکنون از کنترل آن‌ها خارج شده است. درواقع، این انزوا، بیگانگی و سردرگمی انسان، به گونه‌های مختلف در جوامع نشان داده می‌شود و توسط منتقدان بیان می‌گردد؛ از جمله می‌توان به جدایی انسان از خدا، طبیعت، ذات افراد و همچنین به نتیجه محصول و کار این افراد اشاره کرد.

درواقع، میلر افرادی در جامعه را نشان می‌دهد که در تنهایی و انزوای خود دچار مشکلات ژرفی هستند. میلر حتی این بیگانگی را در اشکالی چون ازهم‌گسیختگی^۲ و تزلزل بنیان خانواده، خشونت و رفتارهای غیراجتماعی و غیرانسانی نشان می‌دهد. می‌توان گفت این بیگانگی، در شکل پیشرفته آن به صورت شخصیت‌های درهم‌شکسته‌ای نشان داده می‌شود که دچار انزوای اجتماعی و خردشدن توسط اجتماع و گروه‌های اجتماعی هستند. این نمود بیگانگی در آثار میلر را می‌توان به ریشه‌های مبحث مارکس درباب بیگانگی مرتبط کرد؛ جایی که مارکس این بیگانگی را مربوط به شکاف‌هایی اقتصادی-سیاسی می‌داند که موجب جدایی و دوری کارگر از نتیجه و محصول تولیدی‌اش می‌شوند. این بیگانگی زمانی به اوج خود می‌رسد که محصول کار کارگر توسط طبقه حاکم بر جامعه به تاراج می‌رود و کارگر کمترین و حتی گاهی هیچ بهره‌ای از آن نمی‌برد.

در نظریات مارکس، لویی آلتوسر^۳ تحول دوباره‌ای به وجود آورد که با نظریاتی درباب ایدئولوژی و تأثیر آن بر فرهنگ و سیاست شناخته می‌شود. نوشته‌های او تنها بر جنبه‌های سیاسی نقد تأثیر نگذاشتند، بلکه چهره مطالعات فرهنگی و ادبی را نیز دگرگون کردند. مبحث

1. Marx

2. Fragmentation

3. Louis Althusser

آلتوسر از خطاب، بیشترین اشتراک را با مباحث منتقدان مارکسیست^۱ در مورد ایدئولوژی دارد. این ایدئولوژی ریشه در نظام بورژوازی^۲ دارد. این مفهوم بیانگر این است که انسان موجودی خودمحمور است و به پنهان نمودن این حقیقت می پردازد که افراد به طور گسترده و عمیق تحت-تأثیر نظامی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هستند که زیر لوای آن زندگی و کار می کنند و این، دولت حاکم است که نوع زندگی، نوع نگاه آنان به زندگی و شناخت آن‌ها از خودشان را تعیین می کند. نگاه آلتوسر به ایدئولوژی را چنین می توان تحلیل نمود که او به شکل گیری هویت انسانی در چارچوب ایدئولوژی توجه و اشاره دارد. آلتوسر قصد مقابله یا اجتناب از ایدئولوژی ندارد؛ بلکه او مصمم است که چگونگی عملکرد آن را دریابد.

ایدئولوژی که در این بررسی از آن استفاده شده است، مجموعه‌ای از گفتمان‌ها است که برای تبیین و حفظ جایگاه طبقه حاکم، در جامعه‌ای که بر مبنای استثمار اقتصادی یک طبقه به-دست طبقه دیگر است، به وجود می آید. در واقع، این ایدئولوژی محصول روابط سلطه طبقاتی است. به طور کلی، بر اساس نظرات آلتوسر، ایدئولوژی شیوه رازآلودی است که از طریق آن به شناخت جهان پیرامونمان می پردازیم. در اینجا است که حضور شخص به عنوان اساسی ترین مقوله ایدئولوژی وارد بحث می شود و به گفته آلتوسر، از طریق ایدئولوژی، این فرد سوژه خوانده می شود یا مورد خطاب^۳ قرار می گیرد؛ واژه‌ای که آلتوسر از آن به عنوان خطاب یاد می کند و معتقد است که این مقوله‌ای اساسی برای دیگر مقولات و مفاهیم ایدئولوژی است. او فرایند رشد انسان و حتی فرایند قبل از تولد او را نیز به ایدئولوژی نسبت می دهد و مورد خطاب قرار گرفتن فرد توسط ایدئولوژی را راهی برای تثبیت انسان به عنوان یک من می داند؛ همان که شخصیت، هویت و اندیشه او را می سازد. این سوژه شدن که توسط آلتوسر بیان می شود، توسط او چنین توصیف می گردد که افراد به عنوان سوژه‌ها تبدیل به عاملان بی-اختیاری می شوند که در چارچوب دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت^۴ که برایشان تعریف شده

-
1. Marxist
 2. Bourgeoisie
 3. Interpellation
 4. Ideological State Apparatus

است، عمل می‌کنند و حتی این دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت هستند که نحوه اندیشیدن شخص را با هدف تحکیم منافع طبقه حاکم تعیین می‌کنند.

علاوه بر دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت که در ادامه مقاله به آن‌ها خواهیم پرداخت، دستگاه‌های سرکوبگر دولت یا همان RSA^۱ نیز، در مواردی براساس خشونت و برای حفظ بقای طبقه حاکم وارد عمل می‌شوند. به‌طورکلی، در حفظ بقای قدرت طبقه حاکم و اشاعه اندیشه‌های آن‌ها، دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت و دستگاه‌های سرکوبگر با توازن مشخص وارد عمل می‌شوند تا از طریق ایدئولوژی و سرکوب، سوژه‌های خود را در چارچوب قواعدشان، به عمل هدایت کنند.

مفهوم بیگانگی که در این مقاله به‌طور خاص بر روی شخصیت‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد، به‌طورکلی اشاره به گسست‌های روحی انسان در دنیای مادی‌گرایی^۲ و جامعه سرمایه‌دار دارد. این بیگانگی که نمود خود را به طرق مختلف نشان می‌دهد، نه تنها به جدایی شخص از تولیداتش اشاره دارد؛ بلکه بیگانگی فرد از اجتماع، خانواده، کار و حتی از خویشتن خویش را نیز نشان می‌دهد؛ بیگانگی‌ای که در اثر استثمار اقتصادی افراد در جامعه مادی‌گرا و سرمایه‌دار زمان، نظام روابط تولید و نیز روابط سلطه طبقاتی را شکل می‌دهد.

۲. بحث و بررسی

بررسی نمایشنامه «همه پسران من»^۳ با در نظر گرفتن مقوله بیگانگی و تعمیم‌دادن نظریه‌های آلتوسر، ما را بر این می‌دارد که نگاهی اجمالی به سیر کلی داستان بیندازیم. در این نمایشنامه که در سال ۱۹۴۷ نگاشته شده است، می‌بینیم که جو کلر مالک کارخانه کوچکی است و در دوران جنگ جهانی دوم قطعات یدکی معیوب هواپیماهای جنگی را به ارتش می‌فروشد و سبب مرگ خلبانان و سربازان بسیاری می‌شود. زمانی که واقعیت آشکار می‌شود، او با متهم جلوه‌دادن شریکش وی را روانه زندان می‌کند. یکی از پسران جو کلر که خلبان ارتش

-
1. Repressive State Apparatus
 2. Materialism
 3. All My Sons

است، در یک پرواز عملیاتی مفقود می‌شود. این حقیقت که پسر جو کلر پس از مطلع شدن از خطای پدر، دراصل با پروازش دست به خودکشی زده است، داستان را به اوج خود می‌رساند. در ادامه داستان با آشکار شدن این ماجرا برای پسر کوچک خانواده، کریس کلر^۱، او نیز از پدر به دلیل خطای نابخشودنی‌اش روی برمی‌گرداند. با وجود اصرار پدر به اینکه او تنها به دلیل حفظ موقعیت تجاری‌اش و دادن این موقعیت و کارخانه به کریس این خطا را مرتکب شده، باز هم کریس حاضر به بخشیدن خطای پدرش که جامعه‌ای را نابود کرده است، نمی‌شود. این، همان مسئله‌ای است که در انتها به خودکشی جو کلر نیز می‌انجامد.

«همه پسران من» نمایشنامه‌ای است که ازیک‌سو، مسؤلیت‌پذیری یک فرد در برابر اعمالش را به تصویر می‌کشد و ازسوی دیگر، فشار و اجباری را که او در جامعه‌اش متحمل می‌شود، نشان می‌دهد. از تقابل میان خودشیفتگی و تنهایی و انزوای انسان، جرم و گناه به‌طور مایوس‌کننده‌ای نمایان می‌شوند. میلر در این اثر به بیان دو راهی‌ای می‌پردازد که معنای سطحی نمایشنامه را تشکیل می‌دهد و با نمایش مردی که نه کارگر و نه شخصی از طبقه بورژوا است، به بیان فساد اقتصادی جامعه‌ای می‌پردازد که میل به موفقیت در آنها، بر اخلاقیاتشان سایه افکنده است. درحقیقت، برای آنها هدف وسیله را توجیه می‌کند: همان‌طور که جوکلر با به مسلخ فرستادن فرزند ارشدش سعی در حفظ جایگاه اجتماعی و اقتصادی‌ای دارد که در جامعه مادی‌گرای او تضمین‌کننده و تأمین‌کننده آتیه او و دیگر فرزندش است.

در این نمایشنامه، جوکلر، مالک کارخانه، که به دلیل فعالیت‌های تجاری اشتباهش نه تنها زندگی افراد زیادی را نابود کرده بود، بلکه زندگی پسران خودش را نیز نابود ساخته بود، موردسرنش واقع شده است. میلر در این اثر به بیان اشتباهات و عیوب سرمایه‌دارها و نظام سرمایه‌داری می‌پردازد. آن‌طور که زندگی و آثار میلر نشان می‌دهد، او در دوره خاصی به نقد سرمایه‌داری و مشکلات این نظام می‌پردازد. نمایشنامه دیگر او به نام «مرگ یک دستفروش» نیز به خوبی ایرادات و اشکالات نظام سرمایه‌داری را نشان می‌دهد. او در این نمایشنامه نشان می‌دهد که چگونه یک نظام سرمایه‌داری پس از چندین دهه استفاده از یک کارگر و دستفروش،

سرانجام او را مانند میوه نیمه‌خورده‌ای دور می‌ریزد. میلر در «همه پسران من» نیز به‌خوبی نشان می‌دهد که همه دغدغه یک سرمایه‌دار و نظام حاکم، تضمین سود و منفعت آن‌ها است و اخلاق در چنین نظامی، هیچ جایگاهی ندارد.

با توجه به ملاحظات اقتصادی-اجتماعی، میلر ضرورت بحث درباره مردی را بیان می‌کند که توسط نظام سرمایه‌داری که سود را مقدم بر زندگی انسانی می‌داند، فاسد شده است و نمی‌تواند اولویت پدربودن خود را بر آن مقدم بدارد. باوجوداینکه جو سعی دارد نسبت به گذشته خود بی‌تفاوت باشد، اما نمی‌تواند از بازی *زند/ن* و پلیس با کودکان همسایه‌اش دست بکشد. زمانی که کیت^۱ با بیان جمله‌ای که نشان‌دهنده انکار گناه توسط او است، اصرار دارد که «در اینجا زندانی وجود ندارد»، جو در حمایت از خود چنین پاسخ می‌دهد که او «چیزی برای پنهان کردن ندارد» (همه پسران من^۲، ۱۹۶۱، ص. ۱۰۸). حتی زبان جو کلر نیز رازش را فاش می‌کند؛ در آنجایی که به کریس می‌گوید باید تجارت را تو در دست بگیری؛ زیرا کل این بازی مرگ‌آور برای تو است!» (پسران، ۱۹۶۱، ص. ۱۰۲). هر دوی این موارد اشارات غیرمستقیمی به جنگ و خودکشی قریب‌الوقوع او دارند. کیت، مادر خانواده، با تندی و درحالی که اصول جو را بازیچه قرار می‌دهد، به همسرش می‌گوید بایستی بر عقیده‌اش در رابطه با نجات پسرشان لاری^۳ استوار باشد:

مادر: تو بیشتر از همه باید اینو باور داشته باشی، تو.

کلر: چرا من بیشتر از همه؟

مادر: فقط عقیده‌ات رو رها نکن.

کلر: این معنی‌ش چیه؟ من بیشتر از همه؟ (پسران، ۱۹۶۱، ص. ۱۰۸).

کریس مثل افرادی که تجربه بودن در یک جامعه اساساً اجتماعی دارند که در آن، خانواده یک جامعه کوچک محسوب می‌شود، خودش را در تقابل با چنین تصوراتی می‌یابد. این روح

1. Kate

۲. عنوان کامل «همه پسران من» در ادامه ارجاعات بعدی متن به‌صورت مختصر «پسران» ذکر می‌شود.

3. Larry

اجتماعی که درسراسر آمریکا درحال رشد بود، با روح خودخواهی سرمایه‌داری که این کشور را در جنبش اقتصادی پس از جنگ احاطه کرده بود، در تضاد است. باوجود نظام اجتماعی جدید کریس، او هنوز نیز محصولی از نسل قدیم است و نمی‌خواهد که ارزش‌های قدیمی را دور بریزد. با اینکه سرمایه‌داری پدرش را نمی‌پسندد، پدرش را دوست دارد و وی را تحسین می‌کند و همین باعث سردرگمی او می‌شود.

پیشرفت باورنکردنی و رشد روزافزون تکنولوژی، سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد؛ در نتیجه، در چنین جامعه‌ای، ماشین‌آلات بیشتری وارد فرایند کار می‌شوند؛ اما درمقابل، نتیجه این صنعتی‌شدن و دستاوردهای آن نه‌تنها برای طبقه کارگر، بلکه برای طبقه غیرکارگر نیز که شامل کارشناسان، دولت‌مردان و حتی افراد رده بالای جامعه هستند، سودمند نبود؛ زیرا، آن‌ها قادر به ادامه زندگی در شرایط رشد تکنولوژی نیستند و این رشد موجب ایجاد بیکاری برای آنان شد. آلتوسر (۱۹۷۱، ص. ۱۳۷) در این باره می‌گوید: «دولت به‌طور آشکار به‌عنوان یک دستگاه سرکوبگر تصور می‌شود». او به دولت به‌عنوان دستگاه سرکوبگری اشاره می‌کند که «طبقات حاکم را قادر می‌سازد تا سلطه خود را بر طبقه کارگر تثبیت کنند و آنان را قادر می‌کند که طبقه کارگر را در فرایند دریافت ارزش‌افزوده تحت‌کنترل خود درآورد».

کلر برای تمامی خطاهایش تلاش می‌کند که با محدودکردن زمان و عقایدش، بهترین پدری باشد که می‌تواند؛ اما شناوربودن در جریان مادی‌گرایی آمریکا که در دهه ۱۹۴۰ بسیار رایج بود، باعث رویارویی او با ارزش‌هایی شد که کاملاً برای او ناشناخته بودند. این، یکی از مشکلاتی بود که کریس برای رهایی از آن‌ها به این نتیجه رسید که پلیس ناچیزتر از آن است که بتوان دست به دامن آن شد و نتیجه آن بیشتر ترس و وحشت است. او نتوانست خود را راضی کند که پدرش را به پلیس تحویل دهد. او اعلام کرد که پدرش را از رفتن باز می‌دارد؛ اما به‌جای آن، به او اتهام خودکشی زد. در این شرایط، هنگامی که کریس با مادرش صحبت می‌کند، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، خانواده جو را به خودکشی ترغیب می‌کنند:

کریس: من اونو نگه می‌دارم.

مادر: این کار به عهده توست. اگر بهش بگی بمونه، می‌مونه. برو بهش بگو!

کریس: هیچکس نمی‌تونه الآن اونو متوقف کنه.

مادر: داری سعی می‌کنی که اونو بکشی؟ (پسران، ۱۹۶۱، ص. ۱۰۷)

به نظر می‌رسد مجادله کریس با سرمایه‌داری، در حمله او به نظامی که در آن خودشیفتگی

تنها کاربرد را دارد و عدالت به سخره گرفته شده است، ناپدید می‌شود:

می‌تونم با انداختن او به پشت میله‌ها، کسایی رو که کشته شده‌اند، برگردونم؟ پس،

برای چی باید این کارو بکنم؟ ما سگ‌ها رو می‌کشتیم؛ اما این یک عزت واقعی بود.

شما از چیزی حمایت می‌کردید؛ اما اینجا سرزمین سگ‌های بزرگ است. اینجا شما

آدمی را دوست ندارید؛ شما او را می‌بلعید! این یک قانونه. تنها چیزی که ما با این

زندگی می‌کنیم، کشتن انسان‌های کمتری است؛ فقط همین. این یک باغ وحشه؛ یک باغ

وحش! (پسران، ۱۹۶۱، ص. ۱۶۷)

خانواده حوزهای است که قدرت نظام اجتماعی را نشان می‌دهد. میلر احساس نزدیکی به

شخصیت کیت دارد و از او چنین یاد می‌کند: «او زنی است که سرشار از الهامات غیرقابل-

کنترل و ظرفیت مقاومت ناپذیری برای عشق است» (پسران، ۱۹۶۱، ص. ۱۰۲). به علاوه میلر

خود را از جو کلر بیگانه می‌داند و هیچ‌گاه از او با نام کوچک یاد نمی‌کند. در واقع، مرکز

قدرت در این خانواده به دلیل تصمیم اشتباه و عمل جنایت‌آمیز کلر تغییر کرده است. دراصل،

کلر ارزش خود را به عنوان رئیس خانواده از دست داده است. کیت نیاز دارد که با ناامیدی،

مرگ پسرش را انکار کند؛ چیزی که در جملاتش نمایان است. او دراصل تلاش می‌کند تا

ارتباط وحشتناک جرم جو را با مرگ پسرش انکار کند.

هژمونی^۱ بورژوا که بر کارکرد مطلق کلیسا بنا نهاده شده بود، منجر به کش‌مکش‌های

طولانی‌مدتی با حکومت اشرافی زمین‌داران شد. بورژوازی وابسته به دستگاه‌های ایدئولوژیک

دولت بود تا بتواند به مقابله با کلیسا و عملیات ایدئولوژیک آن پردازد. به عبارت دیگر، نه تنها

هژمونی سیاسی خودش را تقویت بخشید، بلکه همچنین ضرورت هژمونی ایدئولوژیک را

برای بازسازی روابط سرمایه‌داری مشخص نمود. آلتوسر (۱۹۷۱، ص. ۱۵۲) می‌گوید: «دستگاه

1. Hegemony

ایدئولوژیک دولت که در نتیجه جدال طبقاتی ایدئولوژیک و سیاسی درمقابل دستگاه ایدئولوژیک قدیمی حاکم در ساختار سرمایه‌داری رشدیافته به وجود آمد، همان دستگاه ایدئولوژیک آموزشی است».

بورژوازی تلاش کرد ایدئولوژی‌ای را نشان دهد که به نظر می‌رسد واقعاً ایدئولوژی حاکم و قابل قبول دولت است. همچنین، به گفته آلتوسر (۱۹۷۶، ص. ۱۶۷)، «سیاستی که فلسفه را تشکیل می‌دهد، سؤال کاملاً متفاوتی را درمورد هژمونی ایدئولوژیک حاکم به وجود می‌آورد؛ چه این سؤال درمورد سازمان‌دهی آن باشد؛ چه درمورد تقویت آن و چه درباره دفاع یا جنگیدن درمقابل آن».

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، براساس نظریه آلتوسر، انسان به‌عنوان فرد در یک دولت، سوژه واقع می‌شود و ناخواسته از ایدئولوژی‌ای پیروی می‌کند که توسط طبقه حاکم به او ارائه شده است؛ بنابراین، افراد برای خودشان زندگی نمی‌کنند؛ بلکه برای دیگران و برای تأمین نظر طبقه حاکم زندگی می‌کنند. باین وجود، براساس نظریه آلتوسر، هر شخصی که تحت نظر یک دولت زندگی می‌کند، تحت سلطه ایدئولوژی‌ای است که نظام حاکم به آن‌ها دیکته می‌کند؛ زندگی‌اش را براساس آن اداره می‌نماید و برای حفظ بقاء و قدرت طبقه حاکم قادر به گریز از آن نخواهد بود. اشخاص، ناخواسته درطول دوران زندگی‌شان مورد خطاب ایدئولوژی‌هایی قرار می‌گیرند که توسط دستگاه ایدئولوژی دولت به آن‌ها ارائه می‌شود و تحت کنترل آن قرار می‌گیرند. این مطلب درخور ذکر است که ایدئولوژی که اشخاص را مورد خطاب قرار می‌دهد و توسط طبقه حاکم به آن‌ها تحمیل می‌شود، می‌تواند موجب بیگانگی اشخاص از تمامی جنبه‌های زندگی‌شان شود و درنهایت، آنان را وادار به خودکشی کند.

ناتوانی جوکлер در بیان راست و دروغ موجب می‌شود که او جدایی خودش را از جهان و جامعه بپذیرد. او عضوی تنها در جامعه است؛ نه همراهی برای دیگران. به عبارت دیگر، این مفهوم انسان است که تابع تولید می‌باشد. درحقیقت، شخصیت جوکлер از اعمالش جدا شده است. در قسمتی دیگر از نمایشنامه می‌خوانیم:

کریس: دارم گوش می‌دم! به خدا دارم گوش می‌دم!

کلر: چهل سال تجارت می‌کنی و اونا تو پنج دقیقه پرت می‌کنن بیرون، چیکار می‌تونم بکنم. بزارم چهل سال رو ازم بگیرن؟ بزارم زندگیمو بگیرن؟ هیچ‌وقت فکر نمی‌کردم از اون قطعات استفاده کنند. قسم می‌خورم. فکر می‌کردم متوقفشون می‌کنن قبل از اینکه کسی از زمین بلند شه.

کریس: پس چرا اونا رو با کشتی برایشون فرستادی؟ (پسران، ۱۹۶۱، ص. ۱۵۷).

به عقیده ویلیام (۱۹۷۷، ص. ۶۲)، هر هژمونی در مفهوم گسترده سیاسی و فرهنگی، فرایند سلطه‌ای را که در اشکال فرهنگی وجود دارد، در سطح فرایند کلی زندگی اجتماعی به جای سطح ایده‌های آگاهانه، باورها و نظام‌های فکری معین می‌کند. قبل از دوره پسامدرنیسم^۱، علوم اجتماعی - انتقادی بر قدرت بیگانگی در کارگران تأکید داشتند. مطالعه آثار ادبی با توجه به نظریات مارکس نیز بیانگر این است که بیگانگی اشاره به انزوا و تحریف بشری دارد. براساس توضیحات مارکس که دقیقاً بر این مطلب تأکید می‌کند، بیگانگی از دست دادن سلطه، مقام و قدرت است؛ بیگانگی از دست دادن قدرت انسان به‌ویژه در جدایی و مناسبت طبقه کارگر در نظام سرمایه‌دار است. هژمونی معکوس^۲ اختصاص دوباره این فقدان در تشکیل اشکال برگزیده اجتماعی است که سازمان اجتماعی انسان را روح دوباره می‌بخشد. درحقیقت، افراد از راهی که در آن ایدئولوژی رفتار و افکارشان را تعیین می‌کند، بی‌اطلاع هستند. نظریه‌ای که اساساً مخالف عقیده انسان‌گرایی است که بیان می‌دارد این خود افراد هستند که افکارشان را می‌طلبند. به‌طور کلی، در نظر آلتوسر، همان‌طور که افراد با روابط سرمایه داری زندگی می‌کنند، ایدئولوژی رابطه میان محصولات را ایجاد می‌کند.

در نظریه مارکسیست، بیشتر از هر چیز، به دولت به‌منزله دستگاه دولت^۳ نگریسته می‌شود که مجموعه‌ای از نهادها است که به‌وسیله آن طبقه حاکم، سلطه اقتصادی خود را اعمال می‌کند و این، شامل حکومت، خدمات مدنی، دادگاه‌ها، پلیس، زندان‌ها، ارتش و غیره می‌شود. به‌علاوه آلتوسر بیان می‌دارد که دولت نه‌تنها از تمامی بخش‌هایی که مارکس ذکر کرده، تشکیل

-
1. Post Modernism
 2. Counter Hegemony
 3. State Apparatus

شده است، بلکه این مؤسسات سرکوبگر هستند که از طریق آن‌ها طبقه حاکم دستورات و قوانینش را اعمال می‌کند. همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد، آلتوسر (۱۹۷۱) این را دستگاه سرکوبگر دولت می‌نامد و می‌نویسد:

دستگاه دولت شامل دولت، حکومت، ارتش، پلیس، دادگاه‌ها، زندان‌ها و غیره است که سازنده آن چیزی است که دستگاه سرکوبگر دولت می‌نامیم. منظور از سرکوبگر این است که دستگاه دولت حداقل در برخی از موارد از طریق خشونت و زور عمل می‌کند (ص. ۱۳۶).

نمونه‌های دستگاه سرکوبگر دولت در بخش‌های مختلف نمایشنامه در گفتگوهای شخصیت‌های داستان نشان داده می‌شود. نمایش و نمود ارتش، پلیس و زندان در طول متن آشکار است؛ به‌عنوان مثال، کلر در بخشی از ابتدای نمایشنامه می‌گوید:

پس می‌تونستی منطقه رو کامل تفتیش کنی. اون اوایل که تازه من تو رو پلیس کرده بودم، عادت داشتی هر روز صبح با یه چیز جدید بیای. الان نسبت به دوری ایده جدیدی عکس‌العمل نشون میدی. اولین چیزی که می‌دونی اینکه من مسئول کارآگاه-شدن توام. اجازه بازرسی سلول‌ها به برت^۱ داده نمی‌شه خودت هم اینو می‌دونی (پسران، ۱۹۶۱، ص. ۹۷).

از طرف دیگر آلتوسر (۱۹۷۶)، به‌نقل از فرتر، ۲۰۰۷، ص. ۸۴) می‌گوید دولت همچنین از دستگاه ایدئولوژیک تشکیل شده است. در ظاهر، دستگاه سرکوبگر دولت وظایف اجتماعی‌اش را از طریق سلطه اقتصادی طبقه حاکم یا انسجام طبقاتی از طریق زبان ایدئولوژیک حفظ می‌کند. به‌طور کلی، واژه «ایدئولوژی» که به ایده‌ها و نظراتی اشاره دارد که عوامل اداری و مدیریتی را هدایت می‌کند و نظم می‌بخشد، عموماً با عقاید و نظرات هژمونی همراه است که وسایل تولید را کنترل می‌کنند. هژمونی از طریق اسلوب اصولی رضایت و توافق کار می‌کند. هدف گروه اجتماعی حاکم، به‌دست آوردن هژمونی به‌وسیله اشاعه ایدئولوژی آن؛ یعنی همان ارزش‌ها، عقاید و نظرات آن در هر سطح اجتماعی است. با توجه به اینکه نمایشنامه «همه»

پسران من» که در طول جنگ در آمریکا نوشته شده است، می‌توان گفت ایدئولوژی انسانی را بیان می‌کند که در دشوارترین زمان زندگی قرار گرفته است. این، همان ایدئولوژی است که کلر برای خودش ساخت تا از خانواده‌اش به هر قیمتی دفاع کند. ایدئولوژی‌ای که نمود خارجی هویت او است و جامعه به او دیکته کرده است. نمایشنامه با نشان دادن مرگ ایده‌آل-های فردی و شکست جامعه، معنایی برای هویت یک شخصیت بیان می‌دارد. جو کلر خانواده-اش را بر جامعه برگزید؛ درحالی‌که کریس به برتری جامعه بر خانواده اعتقاد دارد؛ زیرا، او جنگ را به صورت زندگی اجتماعی بسیار پیچیده‌ای تجربه کرده است. درواقع، جو همه‌چیز برای خانواده‌اش فراهم کرد؛ اما این چیزی نیست که آنها واقعاً بخواهند. در قسمتی از نمایشنامه آمده است:

کلر: تو اینجا تجارت می‌کنی. این لعنتی چیه پس؟

کریس: تجارت! تجارت منو راضی نمی‌کنه.

کلر: پس من برای چی کار کنم؟ اینا همش برای توست.

کریس: کل اون بازی مرگبار برای توست! (پسران، ۱۹۶۱، ص. ۱۰۲)

در انتهای نمایشنامه با فهمیدن داستان واقعی پدرش و خطای او، در مکالمه‌ای، کریس قبل از خودکشی جو عصبانیت و انزجارش را از کار او ابزار می‌کند: «تو به انسان عشق نداری؛ بلکه اونو می‌بلعی! این قانون اینجا است که ما داریم باهاش زندگی می‌کنیم. فقط الان آدمای کمتری رو می‌کشیم. همش همینه! این یه باغ وحشه، یه باغ وحش!» (پسران، ۱۹۶۱، ص. ۱۰۷).

درواقع، کلر می‌خواهد به‌جای اینکه خودش را مجرم بداند، خودش را یک قربانی درمقابل خانواده‌اش ببیند. بااین‌حال، عمل خلافش در ذهن او باقی می‌ماند و خودش را به-صورت موضوعاتی چون زندان نشان می‌دهد. زندان به‌عنوان یک دستگاه سرکوبگر دولت خود را نشان می‌دهد. در قسمتی دیگر کلر می‌گوید: «می‌خواهی چیکا کنم؟ زندان؟ می‌خواهی برم زندان؟ اگر می‌خواهی برم بگو! اونجا جاییه که من بهش تعلق دارم؟ اگه اینجوریه بگو! ... بهت

می‌گم چرا نمی‌تونی بگی! چون می‌دونی که من متعلق به اونجا نیستم. چون اینو می‌دونی؟!» (پسران، ۱۹۶۱، ص. ۱۶۸).

درحقیقت، کلر از نتیجه کارش آگاه است و از آن هراس دارد. او تحت سلطه و تحت-تأثیر ایدئولوژی هژمونی است. اندیشه موفقیت توسط جامعه به او تحمیل شده است. موفقیت برای او تنها به معنای موفقیت اقتصادی و مورداحترام قرارگرفتن است. همان‌طور که در قسمتی دیگر به کریس می‌گوید: «فکر کن که مجرم نبودم و یک نامه از دادگاه تو جیبم بود و اینو ثابت می‌کرد ... دوباره یک مرد مورداحترام بودم؛ بزرگ‌تر از همیشه» (پسران، ۱۹۶۱، ص. ۱۱۶). برای کلر مهم نیست چگونه پول درمی‌آورد یا اینکه چگونه به موفقیت می‌رسد. تنها می‌خواهد چیزهایی را برای پسرش آماده کند و می‌گوید: «من برات یک شروع پاک رو می‌خوام» (پسران، ۱۹۶۱، ص. ۱۲۴). سلطه نه‌تنها هژمونی حاکم است، بلکه سلطه پول بر هر چیزی نیز است؛ چیزی که مکرراً در داستان شنیده می‌شود. اندیشه پول و شخص محترمی که قدرت دارد، جنبه دیگری از سلطه اقتصادی است که بیشتر کلر آن را احساس می‌کند؛ هنگامی که می‌گوید: «چهارده ماه دیگه یکی از بهترین فروشگاه‌های این منطقه رو دوباره می‌خرم؛ دوباره یک مرد محترم می‌شم؛ بزرگ‌تر از همیشه» (پسران، ۱۹۶۱، ص. ۱۱۶).

شخصیت‌های داستان در جامعه تحت سلطه مادی‌گرایی پس از جنگ در آمریکا زندگی می‌کنند و معنای زندگی آن‌ها به هر صورت تحت‌تأثیر این شرایط است. این نمایشنامه همچنین آینده نسل جدید را توسط ایدئولوژی‌های عصر جدید تضمین می‌کند. انزجار و تنفر کریس از عمل کلر آینه‌ای است که تنفر مشابه نسل جدید را از قدرت حاکم بر جامعه نشان می‌دهد. نقش شخصیت مادر در این انزجار، هدایت‌کردن این تنفر در راستای رسیدن به یک نتیجه است؛ البته اگر مردم مشکل‌میلر را با قدرت حاکم در جامعه آمریکا در نظر بگیرند، باز هم این انزجار قابل چشم‌پوشی نخواهد بود. خشم و انزجار کریس به‌خوبی می‌تواند درخلال صحبت‌هایش با جو و کیت در بخش‌های مختلف داستان مشاهده شود. کریس می‌گوید:

من می‌دونم تو بدتر از خیلی مردای دیگه نیستیغ ولی فکر می‌کردم از بقیه بهتری.

هیچ‌وقت تو رو مثل یه انسان ندیدم تو رو مثل یک پدر دیدم. دیگه نمی‌تونم این‌جوری

نگات کنم؛ دیگه نمی‌تونم به خودم نگاه کنم ... سه سال و نیم ... حرف حرف! حالا بهم بگو چیکا باید بکنی؟ ... این همون شیوه‌ایه که او مرد... حالا بگو به کجا تعلق داری ... می‌تونی بهتر باشی! یک بار برای همیشه، باید بدونی که یه دنیا آدم اون بیرونه و تو مسؤول اونایی و اگه نمی‌دونی، تو باعث سقوط پسرت شدی. به‌خاطر همین اون مرد (پسران، ۱۹۶۱، ص. ۱۷۰-۱۶۸).

و سرانجام، جوکلر در مورد همهٔ افرادی که سقوط کرده‌اند و کشته شده‌اند، می‌گوید: «بله، آن‌ها همه پسران من بودند. همهٔ پسران من» (پسران، ۱۹۶۱، ص. ۱۷۲).

۳. نتیجه‌گیری

بررسی اجتماعی - اقتصادی آثار میلر و به‌ویژه نمایشنامهٔ «همهٔ پسران من» نشان می‌دهد که میلر در داستان‌ها و ارائهٔ شخصیت‌هایش به بیان آن نوع توسعهٔ اقتصادی‌ای می‌پردازد که موجب سرنگونی نظام خانواده و نابودی ارزش‌های اجتماعی شده است. این بیگانگی و گسست که با تخصصی‌شدن هرچه‌بیشتر مشاغل در جامعهٔ سرمایه‌دار قرن نوزدهم بیشتر و بیشتر خود را نمایان می‌سازد، نه‌تنها انسان‌ها را از جوامع و کارشان دور و بیگانه می‌سازد، بلکه موجب بیگانگی آن‌ها از خود و گسست شخصیتی آن‌ها نیز می‌شود.

طبق مطالعات روان‌شناختی، بیگانگی به مفهوم دورافتادگی و رانده‌شدن انسان از جامعه است که این بیگانگی، انزوا و گسست شخصیتی، در نهایت منجر به مشکلات و اختلالات ذهنی انسان خواهد شد. درحقیقت، این بیگانگی نه‌تنها جدایی و بیگانگی از کار، محصول و جامعه است، بلکه جدایی انسان از ذات انسانی خویش نیز هست که تحت تأثیر شرایط حاکم، او را تبدیل به ماشینی در نظام مکانیکی تولید می‌کند. در مجموع، به‌کاربردن نظریات آلتوسر در مورد خطاب و دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت در نمایشنامه نشان می‌دهد که در جامعهٔ سرمایه‌داری پس از جنگ ایدئولوژی هژمونی، بر مردم تحمیل می‌شود. شخصیت‌های نمایشی میلر نه‌تنها توسط نظام سیاسی و اجتماعی، غیراجتماعی و طرد شده‌اند، بلکه همچنین به‌وسیلهٔ ایدئولوژی سرمایه‌داری که تحت سلطهٔ آن زندگی می‌کنند، دچار بیگانگی می‌شوند.

در «همه پسران من»، تمرکز اصلی؛ یعنی بیگانگی، به عنوان سوءاستفاده کردن از نتیجه کار هر شخص نشان داده می شود. این، همان جدایی و بیگانگی کارگر از محصولی است که برای ساخت آن زحمت و رنج فراوانی را تحمل می کند؛ اما به عنوان یک عضو از طبقه کارگر، هیچ-گاه طبقه حاکم استحقاق استفاده از آن را به او نمی دهند. در واقع، می توان گفت این فقط محصول کار نیست که سرمایه داری صنعتی آن را از کارگر بیگانه کرده است، بلکه خود کارگر نیز از خود بیگانه شده است. این مطلب به وضوح در برخورد ناعادلانه جوکلی با شریکش مشاهده می شود. در «همه پسران من»، میلر تلاش می کند که بیگانگی را به عنوان دوری از اجتماع نشان دهد؛ بر این اساس، بلومبرگ (۱۹۶۹) می نویسد:

این پس گرفتن نتیجه کار یک شخص به دنیای کاملاً شخصی او است؛ جایی که انسان هیچ احساس مسئولیتی نسبت به دیگری ندارد؛ به جز افراد خانواده یا جمع دوستانش. صرف نظر از اینکه ممکن است کار این شخص نتایج اجتماعی مخربی نیز دربر داشته باشد (ص. ۳۰۹).

این نوع از بیگانگی به طور کاملاً مشخصی در این نمایشنامه و شخصیت های آن به-وضوح مشخص است. نکته آخر اینکه با توجه به نظرات آلتوسر در روابط و رفتارهای غیرانسانی شخصیت ها در این نمایشنامه، به این نتیجه می رسیم که از هم گسیختگی خانواده ها و بیش از آن، به وجود آمدن افراد بیگانه در جامعه غیرانسانی که میلر آن را ترسیم می کند، معلول رفتاری است که الگوهای جامعه بر افراد تحمیل می کنند. در اصل، با توجه به نظریه های آلتوسر در مورد جامعه، بیگانگی منجر به از هم گسیختگی می شود؛ نه تنها در یک فرد، بلکه در کل یک خانواده و در نهایت، جامعه سرمایه دار و مادی گرا.

کتابنامه

- Althusser, L. (1971). *Lenin and Philosophy and other essays*. New York: Monthly Review Press.
- Althusser, L. (1976). *Essays in self-criticism*. Holland: NLB.
- Blumberg, P. (1969). *Sociology and social Literature: Work alienation in the plays of*

- Arthur Miller. *American Quarterly*, 21, 301-325. John Hopkins University Press.
- Ferreter, L. (2007). *Louis Althusser: Routledge critical thinkers*. New York: Routledge.
- Martin, R. (1996). *The theatre essays of Arthur Miller*. New York: Routledge.
- Miller, A. (1961). *All my sons*. Harmondsworth.
- Murphy, B. (2010). *The tradition of social drama: Miller and his forebears*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Williams, R. (1977). *Marxism and Literature*. Oxford and New York: Oxford UP.

